

سنت و تجدد

در انقلاب مشروطه

حسین معین آبادی*

در آغاز به چارچوب تئوریک موضوع پرداخته و سپس به اوضاع سیاسی ایران در دوران مشروطه اشاره خواهد شد. در بخش دوم پژوهش، به ویژگی‌های اندیشه‌ی مدرن و سنتی پرداخته می‌شود، و چرایی ناکامی مشروطه در برون‌رفت از بحران سنت-مدرنیته، موضوع بخش سوم این پژوهش است. چکیده سخن را در بخش پایانی خواهیم آورد.

چارچوب تئوریک

موضوع: سرنوشت رویارویی سنت و مدرنیته در انقلاب مشروطه
پرسش اصلی: آیا انقلاب مشروطه همچون یک اندیشه‌ی مدرن توانایی از میان برداشتن رویارویی سنت و مدرنیته در ایران را داشت؟
فرضیه اصلی: انقلاب مشروطه نتوانست تعارض سنت و مدرنیته را ساماندهی کند و به سبب بومی نشدن تفکر مدرن در ایران، مشروطه به شکست انجامید.

انقلاب مشروطه انقلابی بود مدرن که با گسستن از سپهر اندیشه سنتی ایران، برای ماندگاری خود نیازمند برقراری ارتباط با فرهنگ ایرانی بود. وجود اندیشه‌ها و لایه‌های فرهنگی گوناگون و خرده‌فرهنگهای قومیتها در فلات ایران و شکافهای تمدنی ناشی از همزیستی فرهنگ اسلامی و ایرانی، مشروطه را با دشواریهای بسیار روبه‌رو کرد. جامعه ایرانی گرفتار در چنبر استبدادزدگی، نه فرهنگ سیاسی توسعه یافته‌ای داشت که بتواند گفتمان سیاسی اش را سامان دهد، نه دارای دولتی توسعه‌گر بود که به فرهنگ‌سازی بپردازد و با راهبری خود جامعه را به مقصود برساند.
اندیشه مشروطه، مدرن بود و جامعه ایران، سنتی. آمیزش مدرنیته و سنت به تعارضاتی انجامید که تاریخ یکصد سال گذشته ایران را صحنه گردانی کرده است.
در این پژوهش تلاش بر این است که درباره چرایی شکست مشروطه در ساماندهی رویارویی سنت و مدرنیته کنکاش شود.

در این پژوهش بر پایه رهیافت تاریخی (historical approach) به رودر رویی سنت و مدرنیته در دوران مشروطه پرداخته شده و روش بررسی آن تحلیلی (analytical method) است زیرا رویدادهای تاریخی کـشـور و موضع گیری گروه‌های سیاسی و دینی، محیطی از اندیشه‌های متعارض پدید آورد که روش تحلیلی بهتر می‌تواند به روشن سازی آن کمک کند.

۱. اوضاع سیاسی ایران در دوران مشروطه

ایران به سبب قرار داشتن بر سر چهار راه رویدادهای جهانی در تاریخ مدون خود، چندان از ثبات سیاسی برخوردار نبوده است. تاخت و تازهای بیگانگان برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس و نگرستن به ایران همچون دروازه هند، چکیده تاریخ دوست سال گذشته کشور ماست. قبایل بومی و مهاجر برای به دست گرفتن زمام قدرت در فلات ایران به درگیری‌های خونین پرداخته‌اند و در سایه بی ثباتی، انباشت فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو و مردم سالار پدید نیامده است. ایران که سرزمینی آستان رویدادهای گوناگون بوده کمتر توانسته است یادگارهای گذشته خویش را حفظ کند. دودمانهای پیروز، آثار نظامی گذشته را نابود و بر شالوده‌ای تازه اجرای سیاست کرده‌اند؛ گویی هر دودمان، فرهنگ سیاسی ویژه‌ای بنیان نهاده و با شمشیر آخته، بر نافرمانی و سرکشی لگام زده است. در ازای سده‌ها، بی ثباتی سیاسی کشور و آمدن قبایل گوناگون در رأس هرم سیاسی، جدایی هر چه بیشتر جامعه از حکومت را سبب شده و هر کس قدرت بیشتری داشته، توانسته است زمام کارها را به دست گیرد. به هنگام سستی گرفتن قدرت مرکزی، شورش و یغماگری روی دیگر سکه تاریخ سیاسی ایران بوده که باشندگان این سرزمین، هم از دولت انتقام گرفته‌اند، هم از دیگر قبایل. همین آشفتگی‌ها در کشور به پذیرش استبداد دودمانهای پادشاهی گوناگون انجامیده است. مردمان این سرزمین همواره استبداد را به نامنی و هرج و مرج ترجیح داده‌اند و این وضع در عمل با دیالکتیک دیرینه‌ای که در جامعه ایران میان ملت و دولت وجود داشته و با چرخه ادواری خودکامگی-شورش و آشفتگی-خودکامگی که در سراسر تاریخ ایران دیده

می‌شود هماهنگ است.^۱ در سایه ناآرامی و آشفتگی، مردمان همواره به جستجوی رهایی بخش پرداخته‌اند و پیشوا پروری بخش جدایی ناپذیر فرهنگ سیاسی این مرز و بوم شده است. فرهنگ سیاسی یعنی برداشت مردمان و جهت گیری آنان نسبت به نظام سیاسی و کارکردهای آن (در این زمینه انگاره‌ها و ایستارها نسبت به اقتدار، مسئولیتهای حکومتی و الگوهای جامعه‌پذیری سیاسی مورد نظر است)^۲ رفته رفته، در ایران شکل ویژه‌ای به خود گرفت به گونه‌ای که شهروندان از دولت خود بیگانه ماندند و خواسته‌های خود را در دولت، بازتاب یافته ندیدند. رفتار سیاسی جامعه و دولت در برابر هم رفتاری تعاملی و دوسویه نبود و هر یک بی ارتباط با دیگری سیاستگذاری می‌کرد. به سبب وجود قومیت‌های گوناگون، گفتمان ملی در درون لایه‌های گوناگون قومی گم شد و پروسه دولت-ملت سازی ناقص ماند. زبان فارسی و مذهب تشیع از عوامل اصلی ملت سازی در امپراتوری صفوی بود ولی شناسایی تشیع بعنوان مذهب رسمی کشور و پافشاری سرسختانه بر آن، سبب گوشه گیری برخی از هموطنان سنی مذهب و اقلیت‌های دینی شد و دو لایه تمدنی اسلام و ایران در تشکیل دولت-ملت با ناکامی‌هایی روبه‌رو گردید. امپراتوری صفوی لایه تمدنی دیگری نیز به ارمغان آورد و آن لایه غرب بود که ناهمگونی‌های فرهنگی در سپهر

○ **جامعه ایرانی گرفتار در چنبر استبدادزدگی، نه فرهنگ سیاسی توسعه یافته‌ای داشت که بتواند گفتمان سیاسی اش را سامان دهد، نه دارای دولتی توسعه گر بود که به فرهنگ سازی پردازد و بار اهری خود جامعه را به مقصود برساند.**

اندیشه مشروطه، مدرن بود و جامعه ایران، سنتی. آمیزش مدرنیته و سنت به تعارضاتی انجامید که تاریخ یکصد سال گذشته ایران را صحنه گردانی کرده است.

بود. به سخن دیگر، توان کافی در جامعه برای بهره‌گیری از تمدن تازه وجود نداشت و اختلاف‌های سخت‌فرقه‌ای در شهرها و روستاها میان حیدری‌ها و نعمتی‌ها و برخوردارهای شیخیه و متشرعین در مراکز دینی، ایران را میدان کارزاری کرده بود که در آن، دوام پادشاهی در هر سلسله در گرو ایجاد رقابت‌های گوناگون و اختلافات واهی میان قومیتها بود. از سوی دیگر، حضور بیگانگان در کشور افق تازه‌ای برای پاره‌ای فرصت‌طلبان پدید آورد تا از این راه خود را به تابعیت کشورهای دیگر در آورند یا بر پایه رسم تحت‌الحمایگی از منافع خود پاسداری کنند. بی‌گمان، استبداد داخلی عامل مهمی در پدید آمدن چنین رسمی در دوران قاجار بود و اصطلاحاتی چون انگولفیل یا روسوفیل در مورد کسانی به کار گرفته می‌شد که به گونه‌ای به سفارتخانه‌های بیگانه وابستگی داشتند.

بیگانگان تنها با گذشت چند سال، از مهمانان ناخوانده به قدرتی بزرگ در کشور تبدیل شدند و اگر رقابت روس و انگلیس در سده ۱۹ نبود، ایران مستعمره قدرتهای بیگانه می‌شد.

رشد سواد و آگاهی با تلاش حاج حسن رشدیه و برپایی مدارس مدرن، تلاش برخی دولتمردان اصلاح طلب همچون عباس میرزا، امیر کبیر، میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) از یکسو و ورود پاره‌ای از نمادهای تمدن غرب به کشور توسط دانشجویان فرستاده شده به فرنگ و بازرگانان از سوی دیگر، واکنش در برابر استبداد داخلی را در پی داشت. مطبوعات برای سنجیدن دو نظام استبدادی داخلی و نظام دلخواه غربی دست به تلاشهای پی‌گیر زدند و هدفشان نشان دادن بدیهای استبداد و مزایای دولتهای غربی بود. آرزوی همگان لگام زدن به نظام استبدادی و دستگاه دیوانی سلطه‌جوی آن بود.

در این شرایط، برپایی حکومت مشروطه و تشکیل دارالشورا و مجلس قانونگذاری تنها راهی بود که نخبگان علما، تجار و روشنفکران به ایرانیان نشان دادند.

نظام مشروطه، نظامی غربی بر پایه مدرنیته بود. این اندیشه پیش‌نیاز ویژه خود را می‌طلبید که در غرب نهادینه و در پرتو سکولاریسم کار آمده شده بود. پیروزی مدرنیته در ایران نیازمند اصولی بود که بی‌آنها، همه تلاشها بیهوده می‌ماند.

○ مردمان این سرزمین همواره استبداد را به ناامنی و هرج و مرج ترجیح داده‌اند و این وضع در عمل با دیالکتیک دیرینه‌ای که در جامعه ایران میان ملت و دولت وجود داشته و با چرخه ادواری خودکامگی - شورش و آشفتگی - خودکامگی که در سراسر تاریخ ایران دیده می‌شود هماهنگ است.

اندیشه ایرانی را پیچیده‌تر ساخت.

روستایی بودن بیشتر شهروندان و در میان نبودن شهرهای بزرگ بعنوان مراکز فرهنگ سیاسی و پایین بودن سطح سواد، به ناآگاهی مردمان از دگرگونیهای جهان در سده ۱۹ انجامید. شکست در جنگهای دوگانه با روسیه، سبب سرشکستگی ایرانیان و نیز کنجکاوای آنان برای شناخت جهان مدرن شد؛ برای حل مشکل واپس ماندگی، در پی بهره‌گیری از دستاوردهای تمدن غرب شدند و پیوندهای فرهنگی و اقتصادی با غرب را گسترش دادند. جامعه ایرانی در نخستین مراحل ارتباط با غرب و دستاوردهای آن در شگفتی و سرگشتگی به سر می‌برد و خودباخته، به دستاوردهای غرب می‌نگریست و راه درازی در پیش داشت تا به خود آگاهی برسد.

رفتن دانشجویان به فرنگ و ایجاد روابط اقتصادی با غرب به شکل‌گیری دو طبقه روشنفکر و طبقه متوسط سنتی انجامید که دومی به سبب ارتباط با اقتصاد جهانی وضع مناسبی پیدا کرد. سفرها افزایش یافت و در سنجیدن وضع کشور با اروپا، کاستیهای بسیار به چشم آمد و در نتیجه، آرزوی هر روشنفکر ایرانی، مبارزه با مفاسد و ساختن ایران بر شالوده اندیشه جهان مدرن شد.

ایران در دو سطح دولت و جامعه، مشکل داشت، به گونه‌ای که جامعه ایرانی به سبب نبود پروسه دولت - ملت‌سازی از اندیشه‌ای یکدست درباره منافع ملی و چگونگی ساخت ایرانی آباد و مستقل بی‌بهره بود و هر کس منافع فردی یا گروهی و قومی خود را می‌گرفت و منافع گوناگون و متضاد، بر آیند قوم مداری قومیتها در فلات ایران

۲. اندیشه مدرن و اندیشه سنتی^۳

گسست از سنت و جدا شدن انسان از گذشته، دستاورد مدرنیته در باختر زمین بود. انسان گرایی در چارچوب مدرنیته، سبب دور شدن اندیشه دوران مدرن از خدامحوری و گرایش به انسان‌مداری شد. تجدد، توجه انسان را از خداوند به انسان خداگونه معطوف ساخت و بهینه‌عرفانی الهیات را در دایره تنگ ارتباط فرد با خدا تثبیت کرد و زندگی مادی انسان را از سیطره قوانین الهی بیرون آورد. انسان مدرن پیروی از عقل را پذیرفت و برای تدبیر امور به قانون‌نگداری پرداخت. قانون استوار بر خرد انسانی بر جامعه حاکم شد.

انسان بر پایه نیازهای خود قوانین گوناگون پدید آورد و با عقلانیت‌بازاری همه کارهای خود را سامان داد. انسان بعنوان موجودی با شعور مورد احترام قرار گرفت و حقوق او محترم شمرده شد. قراردادی بین نظام سیاسی و جامعه بسته شد که بر پایه آن دولت ناچار از گردن نهادن به قانون انسانی شد. انسان حق شهروندی یافت و از مکلف بودن بی‌چون و چرایه آزادی رسید؛ حق آزادی بیان و برپا کردن اجتماعات یافت و ناظر بر کار کرد دولت شد. همگان رقابت و مشارکت سیاسی را لازمه زندگی دانستند و دولت از تاخت‌وتاز در زندگی خصوصی شهروندان بازداشته و ناچار از رعایت حق شهروندی شد. سکولاریسم به عرفی شدن دین و قرار گرفتن دینداری در دایره خصوصی بین فرد و خدا انجامید. مدرنیته دین را نیز همچون نهادی در کنار نهادهای دیگر گذاشت. مدرنیته با بهره‌گیری از عقلانیت انتقادی به نقد دستاوردهای سنت پرداخت و رویکردی تازه به زندگی انسان رارقم زد.

برپای دولت-ملت بعنوان نماد هویت مستقل مردمان هر کشور، از دیگر پیامدهای مدرنیته بود که بر شالوده میهن‌گرایی و ناسیونالیسم شکل گرفت. در پرتو میهن‌دوستی و اهمیت یافتن زبان و فرهنگ مشترک، کشورهای مستقلی پدید آمدند و نظام روابط بین‌الملل جای نظام امپراتوری را گرفت.^۳

این دستاوردها هنگامی در غرب شکل می‌گرفت که هنوز بسیاری از نقاط جهان در دایره سنت اندیشه‌مورزی

می‌کردند؛ اندیشه سنتی بر پایه شریعت تمدن‌سازی می‌کرد، انسان را به پیروی از شریعت وامی‌داشت و سنت بر زندگی اجتماعی سیطره داشت. تقدیرگرایی و قداست دستاوردهای تاریخی سبب اطاعت انسان از هنجارهای حاکم بر جامعه می‌شد. انسان بعنوان رعیت، از حقوق شهروندی بی‌بهره و ملزم به رعایت هنجارهایی بود که خود در ایجاد آنها نقش نداشت. قانون مسلط بر جامعه، قوانین نانوشته برآمده از هنجارهای سنتی بود و دامنه شریعت چنان گسترده بود که همه جنبه‌های زندگی انسان را دربرمی‌گرفت و مخالفت با آن ارتداد شناخته می‌شد.

در جامعه سنتی، قانون‌گذاری جایی نداشت و ضوابط برآمده از شرع و سنت، انسان را از قانون بی‌نیاز می‌ساخت. جامعیت دین و حضور قوانین دینی در همه عرصه‌های اجتماعی، سبب می‌شد که قانون همچون پدیده‌ای ساخته دست انسان، جایی در سپهر اندیشه سنتی پیدا نکند. دولت‌مداری و همساز نبودن دولت و جامعه به رشد نیافتگی فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو انجامید. انسان همچنان از حقوق شهروندی بی‌بهره بود و بر پایه اندیشه شبانی، حاکم، سررشته کارهای مردمان را به دست داشت و بر اساس نظر خود تشبیه می‌کرد و پاداش می‌داد. مردمان در برابر قدرت بی‌چون و چرای نظام سیاسی ناچار از پیروی و فرمانبرداری بودند. هر کس نیروی بیشتری داشت می‌توانست بر همگان فرمان‌راند. رعایت حقوق حکومت‌شوندگان مورد توجه فرمانروایان نبود و خانواده و تبار و پیوندهای خونی

○ رفتن دانشجویان به فرنگ و ایجاد روابط اقتصادی با غرب به شکل‌گیری دو طبقه روشنفکر و طبقه متوسط سنتی انجامید که دومی به سبب ارتباط با اقتصاد جهانی وضع مناسبی پیدا کرد. سفرها افزایش یافت و در سنجیدن وضع کشور با اروپا، کاستیهای بسیار به چشم آمد و در نتیجه، آرزوی هر روشنفکر ایرانی، مبارزه با مفسد و ساختن ایران بر شالوده اندیشه جهان مدرن شد.

اسلام و کاستن از ظلم نظام سیاسی است و هیچگاه در سودای دخالت در امور الهی چون قانونگذاری که در ساحت قدرت خداوندی است، نخواهد بود. از دید آنان، برابری مسلمان و غیر مسلمان نیز پذیرفتنی نبود:

ای عزیز آیا به قرآن قسم خوردی که همراهی با این مفسد بکنی؟... زیرا بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسان است و تو به قرآن قسم خوردی که همراهی به مساوات کنی... و قرآن فرموده مسلم را از برای کافر قصاص نمی کنند. تو قسم خوردی که همراهی کنی در اثبات حق قصاص از برای کفار.^۵

نیز، آزادی قلم و مطبوعات که اصلی محوری در مشروطه غربی به شمار می رفت، با مخالفت مشروطه خواهان روبه رو شد زیرا آزادی قلم و زبان از جهات گوناگون خلاف قانون الهی است. فایده آزادی آن است «فرق ملاحظه و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در مناظر و لوائح بدهند و سب مؤمنین و تهمت به آنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند.»^۶

برپایی مجلس شورا و گزینش نمایندگان برای قانونگذاری و ساماندهی امور کشور و بهره گیری از عقل انسانی هم که از زمینه های مدرنیته بود با چالش هایی روبرو شد:

مگر نمی دانید که در امور عامه و کالت صحیح نیست و این باب، باب ولایت شرعیه است. یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس، مخصوص است به

○ تلاش مشروطه خواهان در بومی کردن و ایرانی ساختن اندیشه های مدرن در قانون اساسی و متمم آن نمودی بارز داشت. آنان در پی اسلامی کردن مشروطه برآمدند تا بتوانند سنت را با تجدّد آشتی دهند. برای نمونه، اصل اول قانون اساسی، مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و شاه ملزم به ترویج آن شد.

اهمیت بسیار داشت. شایستگی انسانها مبنای پیشرفت نبود بلکه موقعیت خانوادگی و پایگاه طبقاتی و وابستگی به افراد و مراکز با نفوذ، زمینه ساز پیشرفت و برتری بود.

۳. مشروطه و تعارض آن با سنت ایرانی

جامعه سنتی ایران با جنبشی روبه رو شد که در پی فروپاشاندن سنتهای تاریخی و زندگی ساز گذشته بود. مشروطه با هدف لگام زدن بر قدرت سیاسی حاکم و افزایش حقوق شهروندان، از بست نشینی مخالفان استبداد قاجار در باغ سفارت انگلیس فاصله بسیار اندکی از نخستین اعتراض و بست نشینی مخالفان در حرم حضرت شاه عبدالعظیم و درخواست ایجاد عدالتخانه و روان گردانیدن قانون اسلام در سراسر کشور پیمود و این فاصله اندک، اندیشه مشروطه را با ناپختگی می آمیخت، چنان که پس از گذشت یک و نیم سال از مبارزات انقلابیون، شاهد پیروزی مشروطه خواهان در تیر ۱۲۸۵ ش. بودیم.^۴ تجار، علما و روشنفکران سه ضلع سه گوشه بودند که مشروطه را طرح و بر آن پایداری کردند. هر سه لایه، مشروطه را عامل رهایی از استبداد قاجار می دانستند اما برداشت یکسانی از مفهوم واقعی آن در ذهن نداشتند. برداشت هر کس از مشروطه بر پایه خواست خودش بود، اما وجود دشمن مشترک از اختلافات جلوگیری کرد. روحانیون بیشتر با پندار دینی بودن مشروطه آن را یاری می کردند و بازرگانان در پی کاهش قدرت نظام سیاسی و ایجاد امنیت اقتصادی بودند؛ شاید تنها روشنفکران بودند که مشروطه را به معنی واقعی اش درک می کردند: حکومتی دور از ستم و استبداد، بر پایه آزادی انسان از زنجیر سنت های کهنه و خرافات تاریخی. این جنبش هم با نظام سیاسی خودکامه سر ستیز داشت و هم با سیطره اندیشه های سنتی حاکم بر کشور. پس از پیروزی مشروطه خواهان، سخن از قانون اساسی به میان آمد ولی شور انقلاب مخالفت ها را فرصت بروز نداد. در جریان تصویب متمم قانون اساسی که با مرگ مظفرالدین شاه و پادشاهی محمدعلی میرزا ولیعهد همراه بود، تب انقلابی فروکش کرد و نخستین شعله های مخالفت به دست پاره ای از علمای تبریز زبانه کشید. پندار نخستین روحانیون مشروطه خواه آن بود که مشروطه در پی جلوگیری از دلت

○ بنیان گذاران مشروطه آمیزه‌ای ناموزون از نیروهای مدرن و سنتی بودند. علما، تجار و روشنفکران پایگاههای اجتماعی متفاوتی نسبت به یکدیگر داشتند و می توانستند نیروهایی پیشاسرمایه داری چون دهقانان، پیشه‌وران خرد، کارگران روزمزد و نیروهای مدرن مانند دانش آموزان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ را بسیج کنند. تضاد منافع این طبقات اثری چشمگیر در ناکامی مشروطه داشت.

امام (ع) یانواب عام او و ربطی به دیگران ندارد و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غصب نمودن مسند پیغمبر (ص) و امام (ع) است.^۷ مشروطه طلبان قانون گذاری را «جعل قانون» نامیدند و آن را یکسره منافی با اسلام دانستند. چون «این کار، کار پیغمبری است و مسلم را حق جعل قانون نیست»^۸ «جامعه اسلامی دارای قوانین الهی است که از سیاست تا عبادت را شامل می شود و با توجه به وجود چنین سرمایه عظیمی، قانون گذاری انسانی عملی بیهوده است... بر عامه متدینین معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است و این مطلب از برای مسلم محتاج به دلیل نیست و بحمدالله ما طایفه امامیه بهتر و کامل ترین قوانین الهیه را در دست داریم»^۹.

انسان گرایی حاکم بر اندیشه مدرن مشروطه که از دید بسیاری کسان راه برون رفت از زندگی تکلیف مدار و غیر آزاد در جامعه ایران شمرده می شد، برای آنان امیدها و افق روشنی پدید آورد که بر پایه آن حقوق فرد مورد احترام قرار می گرفت و انسان همچون موجودی مختار به سامان دادن امور خود می پرداخت. اما سنت آغشته به تکلیف مداری، قوام اسلام را در عبودیت می دانست، نه آزادی^{۱۰} و از همین رو مشروطه را بر نمی تابید.

تلاش مشروطه خواهان در بومی کردن و ایرانی ساختن اندیشه‌های مدرن در قانون اساسی و متمم آن نمودی بارز داشت. آنان در پی اسلامی کردن مشروطه برآمدند تا بتوانند سنت را با تجدد آشتی دهند. برای نمونه، اصل اول قانون اساسی، مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و شاه ملزم به ترویج آن شد؛ سوگند به قرآن مجید و ترویج مذهب جعفری، اصل ۳۹ قانون اساسی را به خود اختصاص داد و مسلمان بودن شرط وزارت شد (اصل ۵۸)؛ لزوم جلوگیری از تصویب قوانین غیر اسلامی در اصل ۴ آمد و استقرار قوانین موقوف به عدم مخالفت با موازین شرعیه شد (اصل ۲۷). آنچه در شرع ممنوع بود، در دایره تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد نشد (اصل ۱۸) و «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضر به دین مبین اسلام» آزاد شدند (اصل ۲۰). اما این تلاشها دستاورد چندانی برای مشروعیت مشروطه نداشت و همگان را یاری فهم مشروطه نبود زیرا به باور برخی کسان مشروطه اروپایی و کیش شیعی

دو تاست و این دو سازش نداشتند.^{۱۱} «و طبع مملکت ما را غذاء مشروطه اروپا دردی است بی دوا و جراحی است فوق جراح زیرا علاوه بر آن، که منافی قواعد اسلام ماهاست...»^{۱۲} اثر تلاش علمای مشروطه خواه در توجیه تقدس مشروطه و نزدیکی آن به اصول اسلامی، چندان چشمگیر نبود. استدلال آنان در برابر مشروطه خواهان، نشان از قدرت استدلال مشروطه خواهان مبنی بر غیر شرعی بودن مشروطه داشت:

«مقصود از مشورت تعیین حکم خدا نیست. بلکه هدف از صلور دستور مذکور، مشورت برای اجرای احکام الهی است. این نمایندگان از طریق مشورت به اجرای قانون اسلام پیراوند و قوانین مصوب نباید با شرع مباحثه داشته باشد»^{۱۳}

اسلامی کردن مشروطه مبتنی بر سکولاریسم و دین عرفی، تناقضی اساسی بود که از کامل نبودن شناخت جوهر مشروطه از سوی مشروطه خواهان دین مدار مایه می گرفت. استناد به اصول و سنتهای دینی برای اثبات مشروعیت مشروطه نمی توانست استدلال منطقی و قابل فهمی برای همگان پدید آورد. پاره‌ای از اصول مشروطه، چون رعایت عدالت و حقوق شهروندان هر چند می توانست رنگ اسلامی داشته باشد اما برای نمونه، برابری مسلمان و غیر مسلمان که بخشی جدایی ناپذیر از عدالت مدرن بود با

کارگران روزمزد و نیروهای مدرن مانند دانش‌آموختگان و صاحبان سرمایه‌های بزرگ را بسیج کنند. تضاد منافع این طبقات اثری چشمگیر در ناکامی مشروطه داشت. خواسته‌های هر گروه و گرایش آن به حفظ سنت‌ها یا ایجاد روندهای نو در زندگی مدرن، نشانه درست شناخته نشدن مشروطه متجدد از سوی گروه‌های دارای منافع متعارض بود. روحانیون در پی حفظ زندگی سنتی و خواهان از میان رفتن استبداد نظام سیاسی بودند؛ مردمان متشرع همه کارهای خود را بانظر روحانیون سامان می‌دادند؛ مشروطه‌خواهان در پی ایجاد مرجع تازه‌ای به نام قانون و واگذاری اختیارات به نمایندگان برگزیده ملت بودند؛ امنیت اقتصادی و فراهم آمدن زمینه آزادی تجارت، بازرگانان را دلخوش می‌داشت اما درباره شریعت نیز دل‌نگران بودند. استبداد لگام‌گسیخته قاجار به نزدیکی بازاریان و علما انجامیده بود؛ برقراری امنیت در کشور و پشتیبانی شدن سرمایه‌های ملی در برابر امتیازات اقتصادی بیگانگان آرزویی بود که بازرگانان را با مشروطه‌خواهان همگام می‌ساخت. هرچند گوهر مشروطه فراتر از آزادی اقتصادی و پشتیبانی از سرمایه‌داری بود، اما بازرگانان کمتر به اصول دیگر پرداختند. پایین بودن سطح سواد و آگاهی در جامعه، پراکندگی جمعیت و روستا نشینی، نبود فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو و جایفتادن هویت ملی بر پایه دولت-کشور، از پشتیبانی همه‌جانبه توده‌ها از مشروطه جلوگیری کرد و مشروطه در دایره حمایت برخی علمای مشروطه‌خواه، بازرگانان آزادی‌خواه و روشنفکران استبدادستیز، باقی ماند. مشروطه نیازمند پایگاهی نیرومند بود تا بتواند بر برخی متشرعین، مدافعان سنت و درباریان پیروز شود. شناخته نشدن گوهر مشروطه از سوی جامعه ایرانی، گذار از سنت به مدرنیته را ناکام گذاشت. توده‌ها در سده ۱۳ شمسی درک درستی از ناسیونالیسم، وطن‌گرایی، قانون‌گذاری و مجلس‌شورا نداشتند و تنها خواستشان لگام زدن بر قدرت سیاسی حاکم بود اما نمی‌دانستند که با تضعیف دولت مرکزی دور باطل «خودکامگی-هرج و مرج-خودکامگی» بر کشور سایه خواهد افکند.

اگر جامعه ایران شعارهای مدرن مشروطه را به درستی دریافته بود، از دولتهای برآمده از مشروطه پشتیبانی می‌کرد و اراده ملی در تحقق بخشیدن به آرمانهای مشروطه نمود

○ انقلاب مشروطه، انقلاب طبقات متوسط شهری بود. اگر پایگاه اجتماعی مشروطه از برخی طبقات شهر نشین به سراسر کشور گسترش می‌یافت، مشروطه می‌توانست در ایران به بازتولید خود پردازد و زمینه‌ساز گذر از سنت به مدرنیته شود؛ اما به سبب نبود چنین پایگاهی در سایه رشد نیافتگی اقتصادی، سطح پایین دانش و آگاهی و پراکندگی جمعیت ایران، مشروطه و تلاش مشروطه‌خواهان برای بومی ساختن آن ناکام ماند.

برداشت فقهی از موضوع در جامعه ایران آنروز مبتنی بر قداست مسلم در برابر غیر مسلمان همخوانی نداشت. هرچند مشروطه‌خواهان سنت‌هایی را در راستای هماهنگی با مشروطه رصد کردند، اما روح کلی مدرنیته در چارچوب مذهب شیعی نمی‌گنجید و تفسیر دینی از مشروطه تنها بخشهایی از مشروطه را پوشش می‌داد.

استدلال مشروطه‌خواهان مبنی بر غیردینی بودن مشروطه، منطقی‌تر و به مبانی جوهری مدرنیته (سکولاریسم) نزدیک‌تر می‌نمود. می‌توان گفت که آنان واقعی‌تر از آرمان‌گرایان مشروطه‌خواه و متدین می‌اندیشیدند.

مشروطه را از نشانه‌های ظهور حضرت امام زمان (عج) دانستن و تطبیق دادن مجلس شورای ملی با برخی آیات قرآنی و استناد به باره‌ای روایات اسلامی دایر بر پیش‌بینی پیروزی مشروطه^{۱۴}، علمای مشروطه‌خواه را به اسلامی بودن مشروطه مجاب نکرد و کار تا آنجا پیش رفت که کسانی مشروطه‌خواهان را به بی‌دینی متهم کردند.

بنیان‌گذاران مشروطه آمیزه‌ای ناموزون از نیروهای مدرن و سنتی بودند. علما، تجار و روشنفکران پایگاههای اجتماعی متفاوتی نسبت به یکدیگر داشتند و می‌توانستند نیروهای پیش‌سرمایه‌داری چون دهقانان، پیشه‌ورانِ خرد،

شریعت برآمدند و بر این پایه فرهنگ‌سازی کردند؛ و همین ابتکار، ناکارآمدی آن را در پی آورد. خروج از سنت و پذیرش منطق حاکم بر گفتمان فردمحور مشروطه می‌توانست عامل پیروزی آن باشد و این امر نیازمند برداشت تازه‌ای از دین و سنت حاکم بر کشور بود که هیچ‌گاه به دست نیامد. اگر مشروطه موفق می‌شد. ناسیونالیسم و همبستگی ملی ایران استواری بیشتری می‌یافت زیرا در پرتو مفاهیم مدرن که بر دموکراسی و وطن‌گرایی استوار بود، اقلیتهای دینی غیرمسلمان ایرانی بیشتر در دایره‌ی تعلق به میهن قرار می‌گرفتند.^{۱۶}

از آنجا که مشروطه نتوانست پیوندی ریشه‌دار با جامعه ایرانی برقرار کند، ایرانیان حکومت مشروطه را همچون حکومت قاجار پنداشتند و برای نگهداشت دستاوردهای آن کمتر تلاش کردند. آشفتگی و ناامنی پدید آمده در سایه ضعف دولت مرکزی و اختلافات فرقه‌ای در شهرهای کشور نشان از آن داشت که جامعه همچنان بر محور پیشین یعنی جدایی از دولت و شورش و آشوب و ناامنی می‌چرخد. اگر جامعه در راه پاسداری از دستاوردهای مشروطه بیشتر می‌کوشید، کودتای رضاخان نمی‌توانست

○ از آنجا که مشروطه نتوانست پیوندی ریشه‌دار با جامعه ایرانی برقرار کند، ایرانیان حکومت مشروطه را همچون حکومت قاجار پنداشتند و برای نگهداشت دستاوردهای آن کمتر تلاش کردند. آشفتگی و ناامنی پدید آمده در سایه ضعف دولت مرکزی و اختلافات فرقه‌ای در شهرهای کشور نشان از آن داشت که جامعه همچنان بر محور پیشین یعنی جدایی از دولت و شورش و آشوب و ناامنی می‌چرخد. اگر جامعه در راه پاسداری از دستاوردهای مشروطه بیشتر می‌کوشید، کودتای رضاخان نمی‌توانست در سال ۱۲۹۹ بساط آنرا برچیند.

می‌یافت، اما چنین نشد و از این رو مشروطه، بی‌بهره از پایگاه نیرومند اجتماعی، رو به شکست رفت. مدرنیته برای ایرانیان پدیده‌ای ناشناخته بود و به سبب وارداتی بودن و نداشتن پیوند با مبانی سپهر اندیشه سنتی ایرانی، مهجور ماند. مشروطه، برآمده از جامعه مانپود و به علت بومی نبودن، کمتر دلی برای آرمانهای آن می‌تپید. خواست جامعه ایرانی در مبارزه با خودکامگی قاجار تنها در برداشتن «عسکر گاریچی» از راه قم، بازگرداندن تولید مدرسه مروی به حاجی شیخ مرتضی و برداشتن مسیو نوز بلژیکی از گمرک خلاصه می‌شد و اگر از عدالتخانه سخن می‌گفت، برای اجرای قوانین اسلامی در سراسر کشور بود تا جلوی خودسری و درازدستی فرمانروایان و کیفر دیدن محکومان بی‌دادرسی گرفته شود.^{۱۵} دشواری جامعه ایرانی، رسیدن به مدرنیته و دستاوردهای آن نبود زیرا نه تنها چنین اندیشه‌هایی درک نشده بود بلکه لایه خاصی چون بورژوازی غرب بعنوان میراث‌دار این جنبش در ایران پدید نیامده بود. ایران در دوران مشروطه جامعه‌ای یکسره سنتی بر پایه اقتصاد معیشتی بود و تنها شماری اندک از ایرانیان به علت ارتباط با غرب، جهان مدرن را تا اندازه‌ای می‌شناختند. به سبب قدرت فقاقت در جامعه ایران، مشروطه در آغاز رنگ شریعت طلبی گرفت، اما چندی نگذشت که از آن دور شد. علامه نائینی در واکنش به رفتارهای مشروطه‌خواهان نسخه‌های باقی مانده از کتاب خود را گردآوری کرد و بسیاری از مشروطه‌خواهان به اهداف مدرن مشروطه بدگمان شدند، در برابر آن ایستادند، یا بی‌تفاوتی نشان دادند. انقلاب مشروطه، انقلاب طبقات متوسط شهری بود. اگر پایگاه اجتماعی مشروطه از برخی طبقات شهرنشین به سراسر کشور گسترش می‌یافت، مشروطه می‌توانست در ایران به بازتولید خود بپردازد و زمینه‌ساز گذر از سنت به مدرنیته شود؛ اما به سبب نبود چنین پایگاهی در سایه رشد نایافتگی اقتصادی، سطح پایین دانش و آگاهی و پراکندگی جمعیت ایران، مشروطه و تلاش مشروطه‌خواهان برای بومی ساختن آن ناکام ماند. مشروطه در صورتی می‌توانست موفق شود که زمینه‌های آن فراهم شده باشد. سکولاریسم و عرفی شدن دین و قانونگذاری انسانی از شالوده‌های مشروطه بود، اما به سبب نبود حمایت اجتماعی، مشروطه‌خواهان در پی آشتی دادن سنت و

۱. کمتر کسی جز روشنفکران و دانش آموختگان معنای واقعی مشروطه و روح حاکم بر آن را درمی یافت.
۲. برداشتهای گوناگون از مشروطه، به پشتیبانی گروههای مدرن و سنتی از مشروطه انجامید ولی برخی از این گروهها پس از روشن شدن حقیقت مدرنیته، آن را رها کردند.
۳. پیروزی بر استبداد، سرآغاز بروز اختلافات درونی مشروطه خواهان در رسیدن به هدفهای ناهمخوان بعدی بود.
۴. انقلاب مشروطه، انقلاب طبقات متوسط شهری بود اما این طبقه در ایران در سایه اقتصاد معیشتی رشد کافی نداشت.
۵. باز تولید سنت از سوی مشروطه خواهان، نخستین ضربه به مشروطه بود؛ زیرا مشروطه بر پایه اندیشه‌های مدرن در پی گسست از سنت و ایجاد فضایی تازه بود.
۶. پیروزی سریع مشروطه (در فاصله یک و نیم سال از بست نشینی در حرم حضرت عبدالعظیم تا مهاجرت به قم و بست نشینی در باغ سفارت انگلیس) مانع از آن شد که همگان مفهوم مشروطه را به درستی دریابند. به سخن دیگر، پیروزی زودرس، آفت مشروطه بود.
۷. نبود فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو، مایه شکست دولت‌های مشروطه شد و مردمان چون مشروطه را از خود نمی دانستند، در پشتیبانی از آن نکوشیدند.
۸. پایین بودن سطح سواد و آگاهی توده‌ها، گسترده نبودن دامنه شهرنشینی، قدرت سنت گرایان و بی ثباتی شخصیت بسیاری از ایرانیان، به غریب ماندن مشروطه انجامید.
۹. جامعه دینی ایران آمادگی بیشتری برای یک انقلاب اسلامی داشت تا انقلاب مشروطه.

پی نوشتها:

۱. کاتوزیان، محمدعلی همایون، تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علی رضا طیب. تهران نشر نی. ۱۳۸۱.
۲. قوام، عبدالعلی. چالشهای توسعه سیاسی تهران نشر قومس، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵.
۳. برای آگاهی بیشتر از اندیشه‌های مدرنیته ن.ک: برمن مارشال، تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

در سال ۱۲۹۹ بساط آنرا برچیند. سرکشی قشقاییان در مخالفت با قدرت گرفتن بختیاری‌ها در دولت‌های مشروطه بویژه با نخست وزیر صمصام السلطنه و گماشته شدن برادر کوچکش سردار اسعد به وزارت داخله، نشان از ادامه یافتن رقابت‌های قومی در دوران مشروطه داشت. مشکل جامعه ما برقراری مشروطه نبود زیرا، در همچنان بر پاشنه پیشین می چرخید. گردنکشی نایب حسین کاشی در مرکز کشور و غارت اموال روستاییان در شهرهای نزدیک کاشان، حرکتهای میرزا کوچک خان جنگلی و محمد خیابانی در گیلان و تبریز پس از پیمان ۱۹۱۹ و ثوق الدوله - کاکس و سربچی کلنل محمد تقی خان پسیان از فرمان دولت مرکزی از یک سو و سستی و ناکارآمدی دولت‌های مشروطه از سوی دیگر، سبب شد که بسیاری از مردمان بر از دست رفتن امنیت دوران استبداد قاجار افسوس خورند.

در مقایسه انقلاب مشروطه با انقلاب اسلامی می توان از بومی بودن انقلاب اسلامی سخن گفت؛ چرا که توده‌ها در راه آن از همه وجود مایه گذاشتند و در برابر مخالفان و دشمنان بیرونی برای پیروزی آن پایداری کردند ولی مشروطه دارای چنین پایگاه اجتماعی نبود.

از دیگر مشکلات انقلابی مدرن مشروطه، شخصیت ناپایدار بسیاری از ایرانیان بود که حفظ جان و هویت فرهنگی خود را در گرو پنهانکاری و رنگ به رنگ شدن می دیدند؛ عاملی که سبب شد در دوران سخت گذار از یاری آن خودداری کنند.

«کسانی که دو ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و خروش را نموده بودند، کنون انبوهی از آنان در برابر شریعت خواهان خاموش ایستاده و یا خود شریعت خواه شده بودند».^{۱۷}

سردرگمی مشروطه خواهان، نبود آگاهی از فلسفه مدرنیته و وجود برداشتهای گوناگون از مشروطه، به این ناپایداری دامن می زد و یکپارچگی یاوران مشروطه را از میان می برد. اصول و آرمانهای مشروطیت اندیشمندانه تر از آن بود که همگان بتوانند آن را درک کنند.

چکیده سخن:

مشروطه غربی در برابر سنت ایرانی پیروزی چندانی به دست نیاورد زیرا:

- آریلاستر، آنتونی. ظهور و سقوط، لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخیر، تهران، نشر مرکز: ۱۳۷۷.
- پوپر کارل. جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران، خوارزمی، ۱۳۸۰.
۴. بست‌نشینان در شاه‌عبدالعظیم که شیخ فضل‌الله نوری نیز از آنان است و حرکت اعتراضی بر ضد قاجار به سبب به چوب بستن تجار قند تهران به فرمان علاءالدوله حاکم تهران و در زمان صدراعظمی عین‌الدوله است. معترضین خواهان اجرای قانون اسلام در سراسر کشور، ایجاد عدالتخانه، برداشتن عسگر گاریچی از راه قم، بازگرداندن حاجی میرزا به کرمان، بازگرداندن تولیت مدرسه مروی به حاجی شیخ مرتضی، برداشتن موسیو نوز بلژیکی از گمرک. برداشتن علاءالدوله از حکومت تهران، کم نکردن تومانی دهشاهی از موجب و مستمری. در این درخواستها که سفیر عثمانی برای مظفرالدین‌شاه ارسال کرد سخنی از دارالشورا نبود.
۵. زرگری، نژاد غلامحسین، رسائل مشروطیت، «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل»، نوشته شیخ فضل‌الله نوری، تهران، کویر، ۱۳۷۴، ص ۱۸۲.
۶. همان. ص ۱۷۰.
۷. همان. ص ۱۷۶.
۸. همان. ص ۱۷۶.
۹. همان. ص ۱۷۴.
۱۰. همان. ص ۱۷۸.
۱۱. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۲۹۱.
۱۲. زرگری نژاد، پیشین. ص ۱۸۸.
۱۳. زرگری نژاد. رسائل مشروطیت، «بیان معنی سلطنت مشروطه و فوائدها»، سیدعبدالعظیم عمادالعلماء خلخالی، همان. ص ۲۹۵.
۱۴. زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، «رساله احیاء الملة» تألیف شیخ حسین اهرمی بوشهری، همان ص ۲۷۳.
۱۵. خواست بست‌نشینان مشروطه‌خواه در حرم شاه‌عبدالعظیم در سال ۱۲۸۳ ش که از سوی سفیر عثمانی به مظفرالدین‌شاه اعلام شد.
۱۶. کاتم، ریچارد، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران نشر گفتار، ۱۳۷۱، ص ۲۰۳.
۱۷. کسروی، پیشین، ص ۳۲۲.

